



مصطفیٰ و مرتضیٰ

حافظ ابو خوگتھی شہید مدافع حرم
مرتضیٰ عظیمی (ابوعلی)

مصاحبہ و تدوین: علی اکبری مرزا آبادی



سرشناسه: عطایی، مرتضی، ۱۳۵۵-۱۳۹۵.
 عنوان و نام پدیدآور: مصطفی و مرتضی؛ خاطرات خودگفته‌ی شهید مدافع حرم مرتضی عطایی
 (ابوعلی) / مصاحبه و تدوین علی اکبری مزداآبادی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر یا زهرا (س)، ۱۳۹۶.
 مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص. مصور (رنگی)؛ ۱۲×۱۷ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۴۴-۵
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
 عنوان دیگر: خاطرات خودگفته‌ی شهید مدافع حرم مرتضی عطایی (ابوعلی)
 موضوع: عطایی، مرتضی، ۱۳۵۵-۱۳۹۵. -- خاطرات
 موضوع: شهیدان مسلمان -- سوره -- سرگذشت‌نامه
 موضوع: Martyrs -- Syria -- Iraq -- Iraq
 شده افزوده: رزی مزداآبادی، علی، ۱۳۵۸-، گردآورنده
 رده‌بندی کتبی: ۶۱۳.۷۶۶/۶۶۵۲ BP
 رده‌بندی دیوید: ۲۷/۹۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۷۶.۷

مصطفی و مرتضی

شماره ۳ ازین یک

- ◆ مصاحبه و تدوین: علی اکبری مزداآبادی
- ◆ صفحه‌آرا: سیدسجاد حسینی
- ◆ ناشر: یا زهرا (سلام الله علیها)
- ◆ نوبت چاپ: سوم. تابستان ۱۳۹۹
- ◆ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه (تیراژ تاکنون: سیزده هزار نسخه)
- ◆ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۹۴-۴۴-۵
- ◆ قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، میدان انقلاب اسلامی، خیابان شهدای ژاندارمری

پاساژ ناشران و کتاب فروشان کوثر، شماره ۱

تلفن: ۶۶۴۶۵۳۷۵ - ۶۶۹۶۲۱۱۶



فهرست

◆ مقدمه / ۹ ◆

- ◆ فصل یکم؛ شما که ایرانی هستی / ۱۵ ◆
- ◆ فصل دوم؛ باید برگردی / ۴۹ ◆
- ◆ فصل سوم؛ ابوعلی / ۵۹ ◆
- ◆ فصل چهارم؛ عملیات تلّ قرین / ۷۱ ◆
- ◆ فصل پنجم؛ جانشینی سید ابراهیم / ۹۱ ◆
- ◆ فصل ششم؛ عملیات بصرالحریر / ۱۰۹ ◆
- ◆ فصل هفتم؛ روز از نو، روزی از نو / ۱۵۹ ◆
- ◆ فصل هشتم؛ عملیات تدمر / ۱۷۹ ◆
- ◆ فصل نهم؛ روز تاسوعا پیش از عید / ۲۸۵ ◆
- ◆ فصل دهم؛ حواله‌ی شویب / ۳۰۹ ◆

مقدمه:

شماره اش را از «انیال گرام»؛ شماره‌ی «ابوعلی» را. او آخر سال ۱۳۹۴ برنامه‌ای با موضوع شهید مدافع حرم «مصطفی صدرزاده» از سیما پخش شد. خیلی به دل‌نشین بود. همان جا تصمیم گرفتم درباره او کاری انجام دهم. کار من هم که معلوم است، کتاب «صلی علی».

بعد از پایان برنامه شماره‌ی «انیال» را گرفتم. «انیال از رزمندگان لشکر فاطمیون و از برادران باصفا و مخلص افغانستانی است. صدرزاده از رزمندگان همین لشکر بود که با نام افغانستانی به دست گرفته بود.

تصمیم‌ام را که به «انیال» گفتم، حسابی استقبال کرد و گفت: «دمت گرم، خدا خیرت بده. حالا چه کمکی از دست من بریاد.»

گفتم: «هیچی، توفیق چند تا شماره از این رفقای صدرزاده رو به من بده؛ همین.» چهار پنج تا شماره به من داد. غیر از یکی که

بچه محل اش بود و شهریار زندگی می کرد، بقیه شهرستان بودند؛
مشهد و کرمان. مشهد برایم راه دست تر بود. با مشهدی ها هماهنگ
کردم و راهی دیار امام رضا (صلوات الله علیه) شدم.

ابوعلی جزو شماره های لیست ام بود. دانیال روی اسم اوسفارش
کرد و گفت: «ابوعلی هم جانشین سید ابراهیم بوده، هم حسابی
با من جیکه جو جیک بودند.» «سید ابراهیم» نام جهادی مصطفی
ص.ا.ع بود با ابوعلی تماس گرفتم. استقبال کرد و گفت حتماً
وقت می نذار. فرار شد خودش زنگ بزند.

دو روز گذشت. اما خبری از ابوعلی نشد. تماس گرفتم و پی گیر
شدم. عذرخواهی کرد و گفت فردا زنگ خواهد زد و قرار می گذارد.
فردا هم آمد و خبری نشد. سه روز تا یک زدم و بگی و بگی تویم پر بود.
گفتم: «مؤمن خدا سه روز ما را سرکار گذاشتی! بگو کجایی، من
پیام پیشتم.» گفت: «جای شما دجاست» گفتم: «یه جا نزدیک
باب الجواد.» گفت: «فردا بعد از ظهر خوب.» یعنی یک روز دیگر.
چاره ای نداشتم و گفتم: «آدرس را برایت پیامک میکنم. فقط جان
هرکی دوست داری، سرکارمون نذار.» گفت: «نه، من پیام.»

فردا ساعت چهار عصر بالاخره چشمم به جمال جنازه ابوعلی
روشن شد. با موتور آمده بود. موتور را داخل حیاط گذاشت و رسیدیم
برای مصاحبه.

کمی خوش بش کردیم و گلایه بابت سه چهار روز سرکار

گذاشتن اش. گفت: «پی گیر کارهای اعزام هستم.» شروع کردیم:

- بسم الله الرحمن الرحيم. ۱۱ خرداد ۱۳۹۵. مشهد، حسینیه چهارده

معصوم حضرت عبدالعظیمی ها. در خدمت آقای ابوعلی هستیم.

الته اسم جهادی ایشان ابوعلی است. خودتان را معرفی کنید.

- خدمت شما عرض شود که ابوعلی هستم، در خدمت شما. حالا

قرار نیست این [مصاحبه] منتشر بشود که؟ [چون] اگر منتشر شود،

به بران و اسم اصلی ما دیگر [لومی رود].

- نه، اسم رسد شما محفوظ است؛ خیال تان راحت.

- زنده باشید ان شاء الله. متضی عطایی [هستم]. حالا شما همان

ابوعلی در نظر بگیرید در خدمت تان هستم.

والی آخر. یک ساعت و ۲۰ دقیقه صحبت کردیم. مصاحبه ناتمام

ماند. همان جا وعده‌ی جلسه بعدی را از ابوعلی گرفتم. گفت: «فردا

کار دارم، ایشالله برای پس فردا به ساعت ۱۰ ماهنگ می‌کنیم.»

این پس فردا شد چهار روز بعد. طی این مدت در دوستان دیگر

صدرزاده صحبت کردم.

۱۵ خرداد ۱۳۹۵ مصاحبه دوم انجام شد. این بار ساعت ۱۰ و

۲۴ دقیقه. طی این دونوبت مصاحبه، شیفتگی او به هم رسیدیم

از سر رویش می‌بارید. یک سید ابراهیم می‌گفت، ده تا سید

ابراهیم از بغل اش درمی‌آمد.

خیلی از ابوعلی خوشم آمد؛ او هم شاید. چرا که هم در زمان

روز عرفه رفتی پیش رفیق جون جونی ات سید ابراهیم. تو را به خدا یک نگاهی به ما کن. ابوعلی قربانت بروم. ابوعلی فدایت بشوم...» اینها را می‌گفتم و مثل باران اشک می‌ریختم و مسیر را می‌آمدم. همان جا تصمیم گرفتم، تا چهلم اش نشده، صحبت‌هایم با ابوعلی را کتاب کنم. سریع دادم مصاحبه‌ها را پیاده کردند. خیلی تلاش کردم. اما قسمت نشد کار تا چهلم آماده شود.

و این‌بار... گد جناب مرتضی عطایی این افتخار نصیب شد که بتو این مصحح را تقدیم درگاهش کنم؛ ان شاء الله که توشه‌ای باشد برای آسرت.

در پایان ضمن عرض ارادت به تمام کسانی که در تهیه این کتاب یاری ام کردند، دست بوس همه. نه المستم؛ دانیال عزیز که علاوه بر معرفی دوستان شهید، تصاویر زیادی از ابوعلی را در اختیارم گذاشت؛ جنابان «جرجانی» پدر و برادر خیمه‌شید مرتضی عطایی که حدود صد تصویر به بنده هبه کردند؛ مهدی شهبازی که زحمت پیاده کردن مصاحبه‌ها را متقبل شد؛ و «صمدی» نیز به همیشه در کنارم بوده و خواهد بود.

اللهم الرزقنى شهادة فى سبيلك

ان شاء الله

علی اکبری مزداآبادی

۲۰ مرداد ۱۳۹۶